



مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا فِي سَعْيٍ

وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا فِي سَعْيٍ

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PEI3626

CHECK

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای قہمی را کہ قلم قدرت او رقم هستی بر جریہ عالم گشاہت نمود و نعمت قلمی استانی  
کہ نو نوشتن در وجود اول و در نیکو آخر علم بایت برافراشتہ آما بعدین کو یہ خوشترین جزئی  
کہ باب حقائق خادمہ الطالبہ محمد فائق کہ روزی و محفل فیض منزل نواب و الا جناب کریم اللہ  
عیم الا شفاق نواب قاسم علی خان بہادر قیام جنگ دام اقبالہ بقضای آب نوش واد  
وقت بود تقریباً آم عالی اصداریافت کہ صاحبزادگان بلند اقبال مابدولت در خطوط نویی پنج  
مایدہارتی ندانند اگر چندی القاب آداب مراسلات و مکاتبات منشیانہ بمحض اتمت بعد از  
سلیس خاطر ایں موافق رسم نہانہ حال شونہ آید بیاندہ بخوابد و لا حرم بطریق ارشاد آن والا  
میں منقبت کہ سہی بر میان جانم و در اندک زمان مختصری ترتیب اوم و چون خطوطی بمضابطہ  
موسوم بہ تنویر الانشا گردانیدم **فصل اول** در تخریر القاب آداب کہ خردان بزرگان  
**فصل دوم** در تفسیر القاب و آداب کہ بہر ان بہر ان می نگارند **فصل سوم** در  
القاب و آداب کہ بزرگان خردان رقم بسیارند **فصل چہارم** در تخریر القاب و آداب کہ  
وفا غلطی و غیرہ **فصل پنجم** در نوشتن بعضی خطوط ضروری و کاغذ شری  
**القاب و آداب کہ خردان بزرگان مینویسند القاب**

خارج القلم  
در مہلت استراحت  
حاجہ سلیس  
روان و سوار  
منتخب بہترین  
قلب ای سبب  
خالد و مشہور  
کردن و جات  
بر چنینی  
مراح

و آداب سلاطین بنده کمترین عقیدت امین محمد امین بجناب فلک استیلا زمان  
 عبودیت نشان حضور فیض کجور گهسان خدیو مملکت پناهی سلطنت و نگاه ناصیب غلام جهانباران  
 آیات کشورستانی غوغا ناصیه ولت و عظمت قره باصره ملنت و شمت اورنگ نشین خلافت  
 و جهان داری محفل آرامی است و اختیار سیلیمان شوکت سکندر صولت چراغ افروز دود و صفا  
 فروغ وین قبال حضرت ظل سبحانی عرص میدار و مثال تهنت تمثال مشعر حکام خدمت مطلقه  
 اصدا عزت انار خود و زینت قمار و وسیله تفرام خانه را و موروثی شد ایضا خیر خواه بلا شتاب  
 ترقی طلب بر آداب که از تقویت سحر و عبودیت ناصیه جان استقبال را میب و فرین دار و محبت  
 حاشیه بوسان بساط سلطنت و استاد و گان پایه میر خلافت حضرت ظل الهی فرزند خورشید  
 بخت پناه کا فزانه هم و معا و ن خاص عام کوکب سپهر طوط گوهر دریای عظمت پناهنش  
 سلاطین و رگ تختستان ملوک و می الاقتدار مروج احکام شریعت مزین سر سلطنت خلد  
 ملکه و ولته عرض مطالب ضروری می نماید توقع عالم آرامی و طغرای کشور کشای یعنی و دول  
 جهان داری و جهان بینی حلول اجلال و نزول قبال فرموده سعادت بر فلک رسانید ایضا  
 بنده عقیدت کیش از ادب اندیش خاکسار جان شارا حواله العباد و اصغر الافراد بر استیلا  
 نشانه حضرت شاهنشاهی ظل الهی صا عد صا سلطنت و شهر داری عاج معالج خلا و جهان  
 سلطان الا عظم مالک رقاب لامم گهسان خدیو حق پر و حجت فی سلیمان سکوه بانی مراسم مرم  
 شایانه موجود توانین حواله خسروانه بارک بندگی سپه دنیا رگد شمشیر و اختیار زبرد و شمشیر  
 خا و مان خاص که مرجع مهمات کا فزانه هم و مرکز امور خاص عام اند متمسک میدار و فرمان و  
 الا و مان نشرف صد و سعادت دارین بخشید ایضا آفتاب عالم تاب شهر یاری و  
 کرکوش شجرت افروز جهان داری شهنشاه کیتو پناه خورشید کلاه حد و چشم دولت  
 قاهره غوغا ناصیه خلافت بابر به باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب رشتی مهمات سر و  
 فتح سلاطین عالی مرتبه و اسطیعت خواقین لنبی و افاق اقبال و بی طالع و لایع با و صا و شمشیر

در فلک استیلا  
 و سادات باران  
 مجمع برین  
 یعنی نشان  
 در عظمت  
 در تختین  
 در گه  
 در

نظاره بندگان بارگاه عالم پناه روشن و میرین بسیار و منشور لاسع النور کالوی من السماز فول  
 سینت و در کرامت آورد ایضا طلال اقبال و زافزون و فروغ کوکب سلطنت  
 زین ملک عرب و عجم خلاصه سلاطین معظمه فرازنده را نیت فتح و نصرت و فروز و فتح و نصرت  
 خورشید سپهر ملک ماه آسمان سلطنت واسطه العقدیه شهابست و ایاالت بمقدور  
 معرکه شجاعت و بسالت مدام بر مفاصل عالم و عالمان تانیده و پانیده با آداب علما  
 که شیوه علما مان موردی است بجا آورده بموقف عرض مجرایان حضور و نور السیر و سیار  
**القاب و آداب و زراعی عظیم الشان** بوالا بخیل حضرت وزیر اعظم  
 و ستور المعظم مورد الطاف و عنايته نوبت نوازی مرتبه شهابی سندانهای بزم وزارت  
 افرازی میدان امارت ششمی خصال مریخ جلال التماس بهیرینه و سخاوت زاد کمینه انکه نام  
 و حقیقه علی متضمن بر احکام پادشاهی مشعر بر او مظل الهی درود سینت آورد ایضا بجا  
 ارکان بارگاه و آسمان درگاه نواب زیر والاته خورشید ابی ملک پیرای بزم افروز  
 از جندی نکته اند و زخرو مندی وزیر الوزرای امیر الامرای قاعده وان محفل شهر خورشید  
 آسمان کامکاری مخرن انبار شاهی طلع انوار ظل الهی معروض انکه غلام عقیدت النیام  
 از خدمت ملازمان کرامی ترخیص حاصل کرده داخل محالات شد ایضا بنده خاکسب  
 شعار بوی دل را بر قوم ادب و ترقی دولت و صفی باطن را بنقوش از دایمیت آن  
 مملکت بکسر سلطنت خود یعهد و بند شوکتشاهام اولو العزم فلک تمام قوم دارد تقدیم  
 آداب غلامی ذخیره نیکنامی انداخته معروض میدارد ایضا بعضی بساط بونبان حضور  
 باریابان محفل فیض کجور است معظم امیر مکرّم عیت پرور انصاف گستره قریح مرا سم عدل و  
 و او قانع بنیان ظلم و فساد خان خانان بقریب خاقان یار و فادار سردار نادر میرساند  
 ایضا بخدمت فیض حبت عمده الوزرای عظیم الشان زنده الامرای عالی مکان حسب  
 لواهی وزارت صد نشین امارت حافظ مملکت ناصر سلطنت الامام محمد صادق و خیر

استاد بک  
 جانشین وزیر  
 وکیل خاندان  
 جانشین وزیر  
 توفیق





بعضی باریان چنانچه در این خطابه مهینت مضمون و کتاب عظمت مشون کالوچین  
 السما و نزول جلال فرموده **ایضا** خان صاحب خداوند نعمت غریب پرور سلامت بعد اطلاع  
 قوایمن عقیدت و ارادت که سرمایه بلندی و پیرایه ارجمندی است مکشوف رای اشرف میگردد  
 پروانه الطاف الگین بور و مهینت آمو و ممتاز گردانید **ایضا** خان صاحب فیاض جان تم  
 دوران سلامت بعد تنای ملازمت کثیر المفاخرت و آرزوی خدمت وافر الکرامت صمیم  
 خوشنظر و اصبح باد در آبادی قریات فزاری یوافی مضمون فیض مشون پروانه عالی  
 اجرای کار نموده شد **القاب و ادب** میرزا **ایضا** صاحب  
 فیض بخش عالم و عالمیه سلامت بعد ادای بدایای آرزوی نیازمندی و اسحاق  
 تحاقق تمنای ستمندی بر آئینه ذهن صیانی روشن با شقه فیض هر رفته و رفته لطف  
 تاج اقبال بر تبار که ارادت کیشان نهاد **ایضا** صاحب مرجع امور انام و جمیع  
 خاص عام و ام شمشیر و دکنه غایت اطاعت بدوش عبودیت کشیده عرض میدارد نامه نامی  
 و صیغه گرامی بوصول لطف ستمول غوث و حرمت بخشید **ایضا** صاحب سرایا علی  
 احسان سلامت خلقه ارادت بگوش عقیدت انداخته بحجاب و استکان امن و دولت عز  
 میدارد مقام و صفت شریف و تکلمه لطیف و ارشاد اوقات شرف و رویش **ایضا** صاحب  
 امیدگار نیازمندان پشت چانه یکسان سلامت بعد و عا طلع و نیر دولت اقبال زافق حجاب جلال  
 بخدمت فیض مهینت گرامی شنید و الانامه مفاخرت آیات منزلت و مرتب بخش خانه زاد  
 گردید **ایضا** صاحب شوق شفیق و کرم فرمای به غایت سلامت از خادم و سرینه که  
 بوظائف خرواهی و او را و دولت پرتوی بدام موهظ میداشت عرض معروضه بدرجه بر  
 باد نوازشنامه عالی قدرافزای بندگان صمیمی شد **القاب و ادب**  
 عظام میر صاحب خداوند نعمت نقا و دمان سیادت ام اقبال از جا کافیت شعار  
 جان شمار و حین آثار بر ضمیرضا لطیف ملازمت عقیدت خدمت روشن و مویا میسازد و سر از انفعالی

موجب افتخار عقیدت کیشان کشت **ایضا** میر صاحب بن سادات عظام و خلاصه  
 شرفای کرام سلامت بنده عقیدت کیسش دولت اندیش پیش از گزارش آدابیت من  
 سیدار و ملاحظه نامه والا مرتب فرق ملازمان خیر طلب بر فلک رسانید **ایضا** میر صاحب  
 قبله فیض رسان خاص و عام سلامت خیر خواه ترقی طلب سرایا ادب پس از تقدیم مر  
 نیاز و تبلیغ مراتب عجز و انکسار منکشف رای احسن میگردد و نواوه حقیقه اقبال کلمه  
 چمن افصال یعنی گرامی نامه و الا در دولت آمد و فرمود **ایضا** میر صاحب امید کا  
 و کار مرطوبی محتاج به **ایضا** میر صاحب احسان به عینیت من فدویت روشن بخدست ملازمان  
 سرکار عالی اقتدار صیغ اوقات می گردد و خرید دولت و اقبال یعنی پروانه گرامت  
 نشانه بصد و فیض نشو و انواع افعال عثمانیات بخشد **ایضا** میر صاحب به خداوند  
 فیض بخش فیض رسان سلامت از خیر سگال ترقی طلب که چنین نیاز بسجود منقش دارد  
 بر خاطر قدسی مناظر و طبیعت حق طوئیت ظاهر و باهر باد عثمانیات نامه جمایون فال رسان  
 اسعد و اوقات اشرف برضامین مرقومه مطلع گردانید **القاب و آداب**  
**قاضی** مسند آرای دار القضا مصدر صدق و صفا قاضی ملام مرجع انام و شایسته  
 آدابی که در خوارین کمترین است بخدست ملازمان حضور بجا آورده معروف ضحیدار **ایضا**  
 قاضی القضا رفیع الدرجات سرایا حسنات دایم قضا و آداب نیاز مندی که سعادت  
 کونین در وضو نیست بتقدیم رسانیده عرض می نماید **ایضا** طهر ملت برضای حضرت  
 غلام روح مرثسم اسلام کفیل امور کا فانه انام عظم الله شأنه نقوش عبودیت را خط سرفراز  
 ساخته التماس مینماید **ایضا** فیض ملت شتار شریعت آناخته صفات زیاد الله  
 خاکپای بندکان خاص محل الجواب هر ششم صورت برین نموده بنوک قلم می آرد **ایضا** محرم  
 کمالات سینه سعادات شرعی و دایم نرگشته بعد اشتیاق ملازمت سرایا اناجنت  
 بکشور رای برضای ضیائی میگردد اند **القاب و آداب مفتی** مفتی احکام  
 آفتاب ۱۲



شریعت غرافتوی نویسن ملت بیضا صان الله عزته و حرمته بعد از روی خاکبوسی قدم  
 شریف عرض مینماید **ایضا** ناسک مناسک عدل و داد سالک مسالک صدق سواد  
 زاده صدقه و عدله مراسم آداب فدویانه که موجب افتخار دارین است عرض نموده  
 عرض میدارد **ایضا** راستی شعار راستی کردار فرمان وای دار القضا مفتی بی نیاز از  
 دیانت او عیبه از یاد دولت روز افزون روز و شب در زبان ساخته بعض میرا **ایضا**  
 مروج مسائل شرعی ترجم اخباریم مفتی دین تابع شرح مستقیم دایم طلبه آباده صحت و سنده  
 بوده بعض میرساند **ایضا** افلاست بینا معافاوت دستگاه علم او شریک کنش  
 قائم و دولته از تکلفات رسمی و **ایضا** تکلفی پهلوتی ساخته عرض میدارد **القاب و**  
**آداب علما و فضلا** مجموعه فضائل و کمالات محرم اسرار احادیث و آیات زواید  
 تحقیقاته خاک پستانه شریف ستره دیدن دل ساخته باز قائم طلب ضروری می در آید **ایضا**  
 فضل العلما و اکمل الفضلا زین ارباب معقول و مقول خلد الله علمه و فضله و عیبه بر فضل و  
 کمال بلوغه دل نیاز منزل مرقوم ساخته بعد عامی پر دازد **ایضا** عمده العلماء قوه الفضلا  
 حقائق دین قی دقایق شریعتین دام علمه و فضله او را و عقیقه و شغال ارادت و طیفه لیل و  
 نه را ساخته عرض مینماید **ایضا** مقتدی ارباب علم و فضل پیشوای اصحاب عقل و نقل دم  
 فیضه مدرسه عبودیت را بدرس نیامده و نقی داده عرض میدارد **ایضا** کثافت علوم غیرت  
 و صاف فنون حکمت بطلان را راجع القیقه و صادق الارادات بعد عرض تسلیم سجدت  
 بندگان حضور موفور الرزق میرساند **القاب و آداب فقرا و مشایخ کبار**  
 طریقت شعرا حقیقت آثار و ذرة السالکین زبدة العارفين دام کشفه بعد استلام عبیه  
 مقدس تبه عرض میدارد **ایضا** مجمع انوار الالوئی محرم اسرار جبروتی صاحب  
 مکاشفه و مشاهده زاده معرفت آداب خادمانه نجبا آورده عرض میدارد **ایضا**  
 حقیقت آداب طریقت انتساب مصدر برکات و حسنات عم فضائله ناصیه عقاود

له الله عز وجل  
 در کتب و کتب  
 در کتب و کتب

بر سر تخته فلک رشیانه گذاشته التماس مینماید **ایضا** کاشف اسرار ملک ملکوت  
 ناظر انوار تقدس جبروت خلد الله کرامته از بساط بوسی بزم حضور انوار سعادت و قنبر  
 نموده التماس مینماید **ایضا** مجمع علوم روحانی و روحانی و فیوض سبحانی نقطه و اثره  
 نکته کتاب کرامت را و الله فقیر تبارک نیاز بر سده روح اعتقاد گذاشته سبحا خلد  
 حاضر عرض مینماید **المقاب و آداب** که فرزندان پواله در هر روز  
 می نویسد قبله المانی و امان که وجود و افضالی و ام اشفاقه بنده و فاکیش  
 ارادت اندیش که قبله المانیات و غمیدار و از هر یک که میگوید که کمترین فرزندان را  
 عزت و جاه افروود **ایضا** قبله حاجات و بی و دنیوی و ام اشفاقه بنده از تقدیم  
 شایسته که در رتبه سعادت کونین افتخار دارند است بعضی طلب می پردازد و سر و قدر دولت و  
 افروغ یعنی و الا نامه نیست مشهور بشرف و در و شفقت آمو و مشرف گردانید **ایضا** قبله  
 اعظم ایام و کعبه کار نام و ام شفقت بنده و دولتخواه ترقی طلب کمترین فرزندان بعد از امار  
 مراتب کونشات عرض مینماید عنایت نامه نامی بهره وصول افروخته **ایضا** قبله خجسته  
 مجازی کعبه صوری معنوی و ام اعطایه چنین نیاز بجای عقیدت و سر و کشف رای اقد  
 میگرداند حرمت نامه طفت شامه که بحال شفقت مرقوم شده بود عزت و خصوصیت بخشد  
**ایضا** قبله و جهان و کعبه جاد و آن خلد الله تبارک ناصیه و نیاز بسجود ارادت  
 منتشر ساخته عرض می نماید رفا و ضمه شریف و در و مفاخرت نمود **ایضا** قبله فیض  
 و کعبه آمل و امانی سلامت بعد تناسی حصول دولت آستانه بوسی ملازمان حضور  
 عرض میرساند حیفه عظامی اصدار افتخار فرمود **القاب و آداب** که فرزندان  
 بما و بر می نویسد حضرت والدۀ نازیده مرغ است شفقتا بعد اای مراتب تسلیمات  
 و گزارش در کونشات بعضی پستانان بساط خدمت مینماید ناصیه بنده و بر تو  
 نسبت **ایضا** حضرت والدۀ عظمه کمترین آوازه شفا قما فرزند کمترین عقیدت گردین

بعد از از او ارم رسوخیت و پس از اظهار ارم عبودیت مکشوف ضمیر او میگرداند و از این  
 شامه در عین نظر سرفراز ساحت ایضا حضرت مخدومه معصومه من دامت عظمایها  
 بعد از تظلال عنایات عالیہ و تفضلات متعالیہ بر صمیم عاقلیت تجریش و روشن و بود با و صیقل  
 برایون مبارک صمنون سعادت و این بخشید ایضا حضرت والدہ مشفقہ زبدۃ العفاف  
 و المعطیات زاد الله اکطافها ظل اقبال و سایہ فضل تبارک نیازمندان عیون کس  
 مستدام باد الطافنامہ شفقت نمود و در و قبال او را ایضا حضرت والدہ شریفہ تجریش  
 محترمه خلد الله عظمتها برایین سبب عظمی و برای عواطف کرمی از عظمای عیون علیہ جعل  
 نموده بخند مستجاب ریا فغان حضور محنت کجور بیسانند عاقلیت نامہ کرامی شرف امتیاز گرامی  
 فرمود القاب و آداب که برادران خردیه خواهر گلزاران میگویند  
 همیشه صاحب عیون مستوره روزگار و دامت عصمتها بعد از زوی مدایع عنایات تبارک  
 و مراتب عواطف فراوان که سعادت و این در و مضربست بعض احوال می پردازد  
 پیشو سعادت و طغرائی فضیلت در حسن اوقات کمترین برادران را متفاخرت بخشید  
 ایضا همیشه صاحب معصومه و دران سلمها الرحمن بعد تمنای حصول دولت ملکات  
 سراپا فادت برضائے قدسی نظائر خدمت عالی منزلت و اتمح و لاج باد کرامت نامہ عیون  
 شامه مشعر بحالات حیرت سمات بود انواع انواع مباهات بخشید ایضا همیشه  
 مخدومه محترمت سر اوقات عصمت زاد الله احسانها بعد استحصال سعادت بگزاین  
 نیازمندان مکشوف رانی خورشید ضیای میگردد اندیشا لیشا لیشا یعنی نامہ تقدس شامه  
 مستمن بر کوائف یومی انطوف قشام قشام عزت کونین بخشید ایضا همیشه صاحب  
 فرمای کمترین برادران دامت اخلاقها مطمح انوار افرام و طم الطائر کرام بود و در عن  
 میدارد بود و صیقل شامه و منیقہ نامیه عالم عالم سرفرازی رنمود ایضا همیشه صاحب  
 سراپا عیون و سر اسرار الطاف صان الله عزتها از انواع الطاف بیکران و نقار

مخبر عیون کرام

اعطای سبلی پایان مشام بندگی را معطر ساخته بخدمت خادمان عقیدت توانمان و  
 آنکه کتاب الطاف مشون و خطاب اعطاف مضمون محتوی برحقاق حالات حرم  
 آیات شرف و رود نمود القاب و آداب عموم و خصوص و در خط و خط  
 منظر الطاف و مصدر اعطاف و ابرمت فضا بهم بعد طی تکلیفات رسمی و رسمیات  
 ایستادگی بر خاطر اشرف مخفی و محتجب نماند آنچه در نامه مشکین شامه انوالا شرفت فرمود  
 بود مشروحه واضح گشت ایضا جمیع صاحب سبلا اشفاوی و بایانه سلامت بعد عرض  
 مراتب نیازمند و اطلال بلج متمندی و تمسک کنایه و شید شعاع و صحیفه سبلا  
 بود و فضیلت آمو و ایواب شادمانی گشاد ایضا جمیع صاحب منظر برکات و  
 احسان عم بره و احسانه بعد اظهار لوازم عبودیت و ابراز روانه سوخت رایت  
 ارادت بمیدان عقیدت برافراشته و آیات عبودیت برنا صفت فدویت نکاشته و  
 حالات عرض میدارد و کوائف مرقومه صحیفه کرامی و رتبه نامی واضح و واضح گشت ایضا  
 عموم صاحب قبله صوری معنوی دام حسانه و برکات بعد عرض مراتب و التجاوی و غیره  
 که در بقیه افتخار و بیان است به ترقیم کوائف یومی می پردازد حقائق مندرجه بنمونه استیقه بر منصفه  
 و بعد از ایضا عموم صاحب بله نیازمندان و کعبه تمندان سبلا بعد اظهار نیاز و ابراز  
 آیین عجم و التماس مینای چگونگی و ارادت آنجانب که بکلک توجه مسلک آورده بودند و در  
 رسید القاب و آداب مومن مامون صاحب چه فرمای بیکران و الطاف گامی پایان سبلا  
 انوالا فیوض از محفل نشینان تقدس منزل نموده بموقف عرض باریافتگان حضور سیر سالک و  
 بود آن سبلا تفقد از عمارت عنایت نامه الطاف شامه بر و با هر گزید ایضا مامون صاحب  
 خداوند خدایگان که طالع بعد تقدیم مراسم خندگاری و تلمیم لوازم فرمان برداری و  
 پذیرش و نام و انوار است سپهر مرتبت که نامزد احترام شده بود اصد اعطاف و نیز گزید ایضا مامون  
 صاحب استیافت از هر جهت سبلا و ابر و دولت و وظایف عاکی و تقدیم برانید و نیاز حال

اشکبار

در بیان حاجت

مینماید اعزاز نامه شفق آثار وصول به حاج مشمول قدر افزای کمترین گردید ایضا نامو صاحب  
 در بعضی نیا زمندان سیله یکسان <sup>نشدن</sup> غم طله کمترین عقیدت نظام بعد اظهار مراسم عجم انکسار  
 بعضی عقیده نشینان فلک تبه میرساند صحیفه شریف و قیمه لطیف متضمن هر چگونگی حالات و  
 سمات خرسندی خاطر بخشد ایضا نامو نصاحب <sup>خط</sup> سرایا الطاف و اشفاق و امان  
 اقباله از خادوم راسخ العقیدت بعد ابلاغ مراسم نیا زمندی مکشوف خاطر ابدین <sup>خط</sup> صمیمیت  
 با و حالات مرقومه نامه و <sup>خط</sup> ارجح خوف واضح گردید <sup>خط</sup> انصاف و آداب و کمال  
 بر او صاحب علی منزلت <sup>خط</sup> استقامت سلامت آرزوی توبه <sup>خط</sup> تناسلی <sup>خط</sup> بهمانه ربوبی از  
 امره و تحریج است باظهار مدح و محابصه اوقات شریف میگرد و بود و غایت نایابی  
 و قیمت مضرب آن تقویت ظاهر و باطن گردید <sup>خط</sup> ایضا برادر صاحب امید گاه برادران حقیقی و حجاز  
 سکا تبعه تحصال ولت خاکبوسی قدیم شریف واضح و لایح خاطر قدیمی میگرداند با صد اصفاء  
 عظامی و ادراک طالب مرقومه آن خلی عزت و تجار حاصل نمود <sup>خط</sup> ایضا برادر صاحب شفیق احوال  
 برادران سکا بعد از ولت <sup>خط</sup> امانت را با کمیت عرض میدارد شرفنامه فیض شامه در صحنی گردیده دل شاره  
 انتظار و چارشت و درود و <sup>خط</sup> امانت نمود <sup>خط</sup> ایضا برادر صاحب کرم فرمای ادران قدر افزای متسبان سکا  
 بعد حصول ولت آستانه بوسی که سعادت ادبی و در مضمیت روشن امی انور با کتاب الا حیات  
 یعنی صحیفه بزرگی نشام خاطر و به حاج باطن بخشد <sup>خط</sup> ایضا برادر صاحب عالینجاب فیض انساب طلاله اند  
 صادق الایادت بعد سلام نیا زمندان خاطر و با مقاطر با دانه شرافت آید فیض طراقت الیز  
 در و نمود <sup>خط</sup> ایضا برادر صاحب کرم فرمای ادران قدر افزای متسبان سکا  
 شوارق فیض سانی منبعه الجود الاحسان حضرت استاد و مرقومه فیضه صمیمیت عقاد و بسجود عبودیت رسانیده و  
 فرق نیاز را بکل تسلیم نیست بخشیده معروض خدمت شاکر ادران والا تربیت سید و از جناب فیض  
 تحصیل حاصل کرد <sup>خط</sup> ایضا برادر صاحب کرم فرمای ادران قدر افزای متسبان سکا  
 حسب طر صورت بند و چنانچه حامل قیمه فیض و فضل عرض اید که حصول ولت و قدیم قایم قدیمی

ساخته باشند **ایضا** مخدوم الانام مرشد خاص عام و دقیقه شناس معقول و لا متعولات حضرت  
 مخدومی و ام حیاتیه بعد اقباس افرازا و اندر ایشان آفتاب نشان ملازمان گاه والا و  
 کلینی تسلیم اینها را فیض تبار خدا و مان درگاه معلی بعض مقاصد خیمه عقیدت پیری در آفرین  
 نامه حقیقت آگین و حقیقه کامله طریقت آئین بود و فضل آن بود فرق نیاز نماند را بر آفرین  
 رسانید از دریافت خیریت و ادراک صحت فراج اقدس خرسندی حاصل کرد **ایضا** در  
 علمای رگزار منشأ فضیله ای عالی اقتدار حضرت استاد دی ادام الله علیه و فضله حضرت  
 ارادت و بدیه عقیدت بخدمت مستفید از خدمت بگزارانیده باطلها بطلب لای بدی مسکو  
 پس از بدت بدی نامه عزت بخش در حرمت افراورد و فتح الله بدی یافت اخبار کلی و خبری  
 طمینان کلی و جزئی حاصل شد چاکه تا حصول ولت ملازمت بعنايات ناخجائیت آن  
 سرافراز شده **فصل دوم در بیان القاب و آداب آشنایان و برادران**  
**قرابتی و نسبتی که مرتبه بسیار می دارند برادر صاحب مشفق مهربان قوت بار**  
 برادران سلمه خا و غائب آیند و از ملطف و تفقد خود دانسته معلوم فرمایند دست که  
 از نامه و پیغام فرحت التیام سرور الوقت نگشته موجب تعلق خاطر است برخلاف گذشته  
 آینده را نویسان حالات خیریت آیات باشند که طمانینت قلبی از آن حاصل شود **ایضا**  
 برادر صاحب چه نمای فراوان و تفقد فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوستی و چپتی  
 و اظهار مراتب اتحاد و یکتائی معلوم و مفهوم فرمایند که اسلبه بجهت عنوان و مکاتبه سر سامان  
 در او ان اسعد و رود فرحت و عشرت نمودن و سرور ساخت **ایضا** برادر صاحب اگر  
 گستره و کرم فرمای مهربانی او رسالت بعد اسلام سنت الاسلام آنکه از دیر باز طبیعت خلایق  
 طوایف متعلق آنطرف است موانع عدم ارسال و ارسال رسائل عز از شقامت فراج شریف هر  
 دیگر مباد **ایضا** برادر صاحب با اشفاق و سرور اخلاق سلامت بعد اظهار مراتب از ویاد  
 مودت و محبت آنکه عرصه بعضی گذرد که از حالات خیریت آیات اطملاعی دست نداد



این معنی باعث تفکر و تدبیر است نسبت به احوال خود را ترسیم فرموده باشند ایضا برادر صاحب  
 نصیحت بخش چنین قرابت و طراوت آفرامی نگار عطف و سلامت بعد از اجماع شرط الطایفه  
 ملاقات که پایانی ندارد مشهور در ای اتحاد و پیرای با و متفاوت و ستر بسیار و مکاتبه نشاط با  
 بر تو ورود و افکنند بطالع آن صحیفه صحت و تندرستی طینان کلی حاصل شد القاب و  
 آداب که آشنایان هر قوم را می نویسند خالص صاحب قدیم الاحسان  
 و عظیم الامتنان سلامت مدت مدید و عرصه بعید منقضی میگردد و که از دریا تجرید می فرج  
 صحت استراحت و تسخیر و استیلا و دست نهاد و نهادن که آبی سحر و ترصد که از کبریه کلمات  
 خیریت آیات شادمان سبک و سبک باشد ایضا صاحب عالی آرد و الامت و سلامت  
 آرزوی ملاقات عظامی و تمنای موصیلت گرامی چندان نیست که شجر قلم در آید پس  
 آنکه به ترسیم کوه الف ضروری پرداز و نامه و السلام آن عالی قدر و حصول و خیریت بر طبق  
 از قلم شریف و مقدمه معلومه حتی المقدور می خواهد بود ایضا شایسته صاحب حق مهربان  
 تفقد فرمای بی پایان سلامت تمنای موصیلت و آرزوی کمالست و قید قلم آورد  
 آب یا یکمیل مشت پیمون است پس اولی است که شجر می طالع پیش نهاد و خاطر مرد از صحیفه  
 اخلاص و قیام خصاص مصحوب برادر عزیز و فرحت بخش خاطر منتظر گردید ایضا صاحب  
 سر عطف و سر ایا رفت سلامت بعد سلام موصیلت انجام و پیام موالات  
 التیام معروض رای تو و آشنای آنکه به کجبت قرین و قبلا که انبساط آگین و سستی و اتحاد  
 را آب و رنگ خرمی کشید تر قریب که بهرین نسق از خط و کتابت یاد و شام و پیروده و پذیر  
 القاب و آداب آشنایان که مرتبه مساوی دارند و محبت و  
 و مخلص و اثن و دستداری ریا و آشنای با صدق و صفا سلامت بعد از استطلاع حال  
 خیریت آیات مشکوف ضمیر تو و تخمیر یا نسخه دوستی و اتحاد مجموع صدق و سداد و حسن عا  
 اصدا و محبت نمود ایضا صادق الاخلاص ایح الا اتحاد و کلید کنجینه دوستی و محبت و خیریت

یکجستی سلامت از شدت مفارقت و کمال بیادیت چه کلام و چه طراز از شوق نامستی و  
 و دادگر قمره کمال محبت سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل <sup>سختها</sup> ایضا دوستی و صدا  
 آثار عظیم اللطف و الاحسان سلامت از دوری ضروری و مجوری لابدی چه علم <sup>نقطه</sup> آرد و  
 الاسباب سببی سازد که پرده مفارقت <sup>نقطه</sup> بر خیزد از سطرالعین <sup>نقطه</sup> ان صیغه اتحاد <sup>نقطه</sup> و قمره  
 قلم و او شده بود و انبساط خاطر انداخت ایضا محبت حقیقی و مجازی و مستدرک و  
 و معنوی سلامت بعد از تحصیل طاقات خرمی آیات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفه  
 ریاض محبت و کجستی سرب و شاداب <sup>نقطه</sup> گردید ایضا مجمع کارم اخلاق و صدق و احم و وفات  
 سلامت ریاض خلاص با بر صفاقت نرسید جا و <sup>نقطه</sup> التماس ایشیا قائمه اتحاد  
 شامه متضمن بر حوالی خیرت مال آن صدقیت بیات با صد خرمی آثار خوشوقت گردانید  
 انقاب و آداب که <sup>نقطه</sup> شوی <sup>نقطه</sup> نویسد <sup>نقطه</sup> خط الهی حرز نامتیبای قرین حال <sup>نقطه</sup> ان  
 روزگار باد و دنیا و همت خیر العالین <sup>نقطه</sup> بوده دریافت نمایند مکاتبه سربا ملاطفه قوم مخ  
 اشتیاق رسیدند چه موم گردید ایضا اینس خاطر نمکین و جلیس <sup>نقطه</sup> ل زنده گین و اتحاد و <sup>نقطه</sup>  
 خیر الحافظین زنده معلوم نمایند صیغه محبت و قیمة سرت و و نشاط آورد بدیرانیت و مشهور  
 گردید ایضا عزیزه و فاکیش صیغه محبت اندیش و ام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پرده عصمت  
 حکا داشته بمطالب صوی و معنوی رساند خطوط محبت نمط علی التواتر و و نمودند بر احوال  
 مسطوره اطعام <sup>نقطه</sup> شیدند ایضا <sup>نقطه</sup> شش بهای تنهای <sup>نقطه</sup> موجب قرار و شکبانی زاده شده  
 بحر <sup>نقطه</sup> ششها بعد اظهار انتب اشتیاق و ابراز مدراج وفاق آنکه خط مستر منطد و مقدمه که موم  
 شده بود و بطر گذشت ایضا چمن آرای حقیقه و فاداری کلشن برایی باغ کامکاری و آ  
 محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بچنان گزیند و قیمة الواد  
 صیغه الوفاق یعنی خط مستر و عین انتظار وصول محبت بشمول نمود القاب آداب  
 انکس <sup>نقطه</sup> شش در هر خون نویسد <sup>نقطه</sup> شش خاطر خیرین و نشفی نای باطن نمکین <sup>نقطه</sup> سربا و تعالی از

دولت وصال دور مانده و از بزم حضور مجبور افتاده آتش فراق و بازگشت اشتیاق شمع  
 شکستنی سوخته چه نویسد صحیفه المیت و زود فرحت نمود و در هم ختم مل ساخته بدعای می برد و از  
 ایضا واقعه را ز محبت و کاشف اسرار مودت سلامت از تکلفات رسمیه تعینا ع  
 که شته بی تکلف بمطلب می در آید قیمه دلکش و صحیفه جان فراد را شرف اوقات و حسن عا  
 روی در و نه بود ایضا محرم حریم خلوت و خلوت سرا یا خلوص محبت و قوت سلمه الشهاب باره  
 اشتیاق و اشتغال آتش فراق چندان نیست که نرمان قلم در آید یا چار بعد کا واجب الامر  
 می برد و از مکتوب جان نواز دلکش نرمان حست شمول خود کیفیت مرقوم باد اگر  
 رسید ایضا صدق و فاعل مکر صدق و صفاد اتم خلطه چون کلوک شوق وصال  
 بهجت تالی که از بحر خارج است عنان سمن قلم را زین وادی عطوفت ساخته بدعا گیرد  
 ملاحظه لطیف و مکاتبه شریف رسید باعث سرور و شادمانی گردید ایضا سر مایه زندگی و پیرایه  
 فرزندگی سلامت التهاب شاعلی دوری و اشتغال نواز مجوری بخوبی نیست که بحر و  
 تقریر و نثر آید لاجرم مقصد می در آید مکتوب مرغوب القلوب در ساعت شمس جلوه  
 استحصال داد القاب و آداب که عاشق معشوق نویسد غنچه  
 نو مید کلا رنجوبی نوباده نور سیده باغ محبوبی زاده حسن عالم عالم آرزوی محبت  
 حضور و جهان جهان تمنای ملازمت موقوفه شور بر ملا زمان حاشیه قرن اطهار  
 عرض احوال کثیر الاختلال مینماید تا از خاک استانه شریف سر مینه دنیا بی چشم ظاهری  
 نمشیده قسم کبستان حسن که اشک رغوانی مهره سرخ بر لب طاهره زر و چیده و این شعر  
 حسب حال از خانه مرغان بر بیاض دین گریان نکاشته سمیت زیر یکدشت بی تو  
 چشمم یکی از سر گذشت می توانی است ایضا زینت بخش بزم رغانی شمع افروز و مجمل  
 زیبایی نور افکند و بجهت اشتیاق هم آغوشی و آتش آرزوی همدوشی متابع صبر شکنیانی و  
 تاب توانائی چندان سوخته نفس هربا نداده که اثر می یافشانی از انج عالم وجود یافته شوهری قیام

نکته

از ايام مهاجرت و ليالي مفارقت برين بیدل میگذرد و چه نویسد ایضا باد نشو  
 میخانه تغافل مشربی دایم بر دوش صیدگاه خود مطلبی و فقه الله و صلیه شرک نیاز بدو  
 پا بوسی ناز رسانیده و دین داغ دل را بر آه انتظار وصال روشن گردانیده التماس سدید  
 نامه الطلح انما و حقیقه اعطاف نما و رو بهجت نمود کاغذش مرهم زخم دل و سواجر  
 سحر چشم دیدار شتاق ساخته ترقب که همین منوال از نگارشش احوال رفع الهم و در  
 و دفع قلق مجوری نموده باشد القاب و آداب که معشوق بعا شوق میجو  
 شوریده دشت محبت و آفتاب وادی محبت را و الله شقه مراتب اخلاص مدارج اتحاد  
 روز بروز در ترقی باد از شنیدن جذبه عشق و شورش سودابی اختیار خاطر  
 است مادام که کوه و کشت وصال فائز گردد به تفتیده داغ و تصفیه قلب کوشیدن خروانه  
 ایضا سوخته آتش مجوری و افروخته داغ مجوری آفاذه الله بمجوده آداب محبت لوا  
 صداقت پیش رسانیده زبان قلم را بر طلب تریبان می سازد بی وجود با جو دان  
 سالک مسالک صدق و صفا و آن نایب مناج مهور و فاضل حصو و نرم سرور غیر از تکلف  
 ثمره دیگر نمی بخشد جلوه خود را برساند و نهال مراد بر سرین دل نشاند ایضا خانه بردن عالم  
 تجرید و حلقه بگوش جهان تفرید دایم عشقه بستم حکام قدیم عشق بر جاده مقصد و استکمال مشرب  
 خصوصیت بزمه عشاق روشن با پیش قلب از حرارت فراق و حقیقت سیرگی از فطوفان  
 زبانی اکثری و خج گشت اینقدر نباید و نشاید فصل سوم در بیان القاب و آداب  
 سرگازان بجزوان مینویسند بر خود را سعادت آثار سرمایه زندگی اطلال الله و عید  
 آرزوی دین بوسی واضح و لایح با کیفیت شبانه روزی اینجا نبوغی که میگذرد و فرآور  
 و سپاس است و مرده صحت عاقبت آن سرمایه سعادت استعدا میبارد ایضا بخوار  
 بلند قبل فرخنده فال محفوظ باشد و تمنای یاد از حبت آثار مشهود با اخبار احوال صحت  
 بقره فان است و غیر آن تمهید بعین امروا ان ایضا بر خود را و الا بصا حبت طراز الله و عید

بعد استدعای وجوہات خیریت مخفی نماند احوال اینجا نوعی که دارند جزو کل سید و سادات  
 حد و ثنایست صحت و عافیت آن نوچشم دوام استدعای نماید یضیا بر خود احمید  
 ستوده صفات طالع عمره بعد دعای که فایده کتاب خاتمه کلام است بر ضمیر سعادت خیر  
 ظاهر و باطن و حقیقت یومی اینجا نب بجز اندی مقرون است و حال آنکه خیریت آیات  
 آن فرزند خصال شب روز جوان میباشد یضیا بر خود و اقبال آن تاسعادت و آثار و خط  
 القی باشد بعد آنوی دیدار و تمنای ملاقات فرحت شکر معلوم و مفہوم باد کو اقبال و احوال  
 چنانکه گذشته می گذرد مستوجب شکر و منت است و نیکوتری و عافیت آن ستوده صفات  
 پیوسته طلب دارد القاب و آداب که مادر و پدر و بزرگوارین و سید و سادات  
 و نوچشمی سر تایید صحت و پیرایه صفت بر قامت آن نونهال حدیقه و ذریعہ باد و از چندان  
 با شمع مژده خیریت سرور نگردیده موجب نگرانی خاطر است لازم که پوئست نویسان حالات  
 باشند تا خوشنودی و خوشوقتی دست دهد یضیا روشنی بخش دین والدین طالع الله و  
 بعد تحریر دعا فرید عمری که خلاصه طالب زبده ناست مفہوم باد خط مستقیم بطالع و آمد  
 بدین صحت و عافیت خوشی خرمی رونمود یضیا بر خوداری قرة العینی سلیمان الله تعالی و  
 والدین برای فرزندان سعادتمندیش نهاد خاطر دارند واضح میگردد اندایر با خطوط مستقیم  
 مشعر بر چگونگی حالات صحت آیات رسیدند بطالع آنها خوشی حاصل کرد یضیا نو و دیگر  
 ظاهر باطن او اندک دریا و عمر با هر چند که از آیندگان اطراف احوال خیریت مانع است و سید  
 با تخصیص خطی که مقصود یزداد تصوب باشد نرسیده تردد و تفکر لاحق می ماند گاه گاه کیفیت  
 خودی نوشته باشند کلمینان قلبی شده باشد یضیا نو الا بصاعت ثانی عافیت باشد  
 اظهار مراتب یدہ بوسی طالع باد و پیر است که از دو کلمه خیریت آیات صحت سلامت شکر گذشته  
 اضطراب خاطر و علق طبیعت است لازم که در فرستادن خط و کتابت مجموعی صحت و عافیت  
 جهد بلیغ داشته باشند القاب و آداب که استادان بشناختن آن حجتیست و سید

مکتب صلاحیت تعلیم پذیرستان تربیت علمه اندک نیز احلیه سعادت و پیرایه ارادت از رویه  
 مانوره سحر می پیش رسانیده باظهار مکرورات خاطر و مکنونات باطن می پردازد و می است که  
 بدرک چگونگی حالات انشراح خاطر دست نداد و موجب خطا است لازم که تجربه کیفیت خود و  
 نمایندگی احمد تلامذه سعادت مند زبده شاگردان اجمند اعطاه الله علما و فضلا بعد دعا  
 حق علم و تریاض فضل که دولت بی زوال است مشهور آئینه دین سایه گردانید قبل ازین خطی  
 مشایخ کیفیت ماند و بود و در راحت آموختن و افرینش دیدن آن تان حال احوال خود  
 بنکارش بینا و در نتیجه طبعیت متعلق یکجا است و نسب که از فرحت مزاج بخت خاطر  
 مطلع ساخته باشند اقبال نهادیمینت آل سعادت و منجسم خصال فقه الله  
 تحصیل العاظمه دعا که از دیا و علم و فضل و پس از ترقی فهم و ذکا مشهور باد از روزیکه و  
 انظار شده اند از احوال ایشان اطلاعی نیست موجب انشراح طبعیت است لازم که  
 تا آمدن خود نویسان خیریت باشند که جمیع خاطر دست و پا القاب و  
 آداب که برادر کلان و همیشه کلان به برادر خرد می نویسند  
 برادر عزیز بر پاتمیز بغایت باشند بعد ادعیه و انیات که خلاصه طالب است مشهور  
 خاطر با احوال این محال قرین خیریت است و جمیع خاطر و طمانیت قلبی آن خجسته  
 خصال مطلوب دارد و ضمناً برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظ الله تعالی بعد دعا  
 حق و دولت مشهور و خاطر با خجسته حال این جانب بفضل یرد می موجب شکر است و صحت و  
 ایشان در غایت مطلوب و در ضمناً برادر عزیز عالی و قار را و الله سعاده بعد دعا از رویا  
 و تبال محبت ماند و دید او اینجد و در هر حال مقرون منت و حسان الهی است و خیریت و  
 ان عزیز الله و ضمناً برادر عزیز گرامی منش و الا دانش را و الله سعاده بعد دعا که شمره چنان  
 بدو متعلق است بحقیقت می پردازد و اینجا خیریت است و خیریت آن برادر بجان بریکم طلو  
 دارد و ضمناً برادر بجان بریکم که در گذشته بعد و ترقی و دولت آنکه احوال اینجد و فضل



رب معبود و مقارین خیرتهاست و خبر خیریت آن عزیز سرایا تمیز مدام است و عباد ادا القاب  
 و آداب که برادر کلان و همیشه کلان به همیشه خرد می نویسند  
 همیشه صغیره سلمها الله تعالی دعای فردی عمری و ترقی دولت که شبانه روز و زبان ارد  
 مقرون اجابت با ذیل ازین خط سعادت خط مشعر بر ماند و بود خیریت آنگاه رسید  
 بود از آن وقت تا حالت تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر  
 ایضا همیشه غزوه من اول الله عز و جها چه دعای فردی عمری به مجموعه اجابت رسانیده به  
 تسلط یافت تحریر مطالب می پردازد و عرصه بچید و مدت مدید منقضي میگردد که از احوال آن  
 طرف اطلاع ندارد و لهذا شش روز طبیعت متعلق میباشد لازم که بر خلعت گذرشته آنگاه  
 را نویسان حالات باشند که جمیع خاطر حاصل آید ایضا همیشه مخصوصه عقیقه  
 من اول الله عز و جها بعد تمنای وافر دیدار فرحت آثار و آرزوی مکارث لقای مستجاب  
 حقائق یومی زبان قلم را رطب اللسان می سازد و شمع یافته که طبیعت آنقریره از دوسه روزه  
 بر تبه اعتدال نیست این معنی شمرانده و ملال است لازم که جلد اطلاع نمایند ایضا همیشه  
 معززه محترمه من سلمها الرحمن او عید مزید حیات افسر فرقی اجابت ساخته مشهود و خاطر  
 می نماید بموجب درخواست آن محترمه کرن پهل مرصع نوساخت طیار نموده و مستأن  
 رسید آن بزرگوار و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند ایضا  
 همیشه صاحب من سلمها الله تعالی بعد اظهار شوق و آرزوی لقای بخت تهنات  
 طاهر می سازد و در مقدمه تعیین تاریخ سعید و تفر ساعت نیک بنا بر شادی بخیر  
 که نوشته بودند دریافت شد در عرصه دوسه روز و نیم نموده اطلاع خواهد کرد فصل  
 چهارم در نوشتن شقه و پروانه و مشک و فارغ خطی غره شقه  
 انکاران امتیازی عقیدت شعار عبودیت آثار خیر خواه بلا اشتباه شغل  
 عرضداشتی که کرده بود منظر مابد و لست گذشت در خط و تقاوی الخالات و مرد و میرکانات

که بقلم آورده با حکمت بسیار حسب الطلب آن تهرستانگاه پانزده هزار روپیه فرستاده  
 بخط مراتب نقاد و تقسیم نماید و در ردیف فصل بیست و یکم بجای آنکه بکار برده که مورد عنایت خاص  
 و قابل تحسین عوام گرد و فیض خاصیت و لذت دستگاه محمدناه عزالصلی است  
 علی التواتر رسید بطالع در آمدند و باب سبندی آنچه عرض کرده بود نپذیرفتند  
 یا آنکه نفر مردم مخیب بنگار بر شوی سبندی سه و پیریکه حالی بر وقت حساب محراب  
 خواند یافت و بعد نکاید شستن بسیار بیان نقیده بلع نموده است که در قضا و حاکمی و مبر  
 و کوشی صلح و دیگر سامان بسیار گریز است که کرم باشند و ضایع است و خوا  
 تر است بلبال و کت و تبت این الله خان عرضی هر سله آن خیر خواه بمطالع فیض مطلق  
 در آمد آنچه شورش <sup>بفرستاد</sup> و الا وقتی انگیزی مدبران عرض داشته بود مشروطا در آن رسید  
 یک سالن جنگی تیج چهار <sup>بفرستاد</sup> و اندوخته کفزه فیه رایتینه رساننده در قلعه جلال پور  
 تها نه خود باید کرد و اگر جمعیت قلیل داشته باشد قدری فوج برای کمک از نزد لطیف خان طلب  
 دارد و بشا را بنویشته شد و ضیاع شجاعت پناه تهرستانگاه کرم الله صنی که بلار زمان حضور  
 نوشته بود و بنظر کمی است که گذشت احوال رعایای و آری معلوم شد یاد اوم که نشان  
 سال تمام ندمند آبا نشوند ویرغالان موضع اهرت را در سلطان پور نگارند و اگر صلاح است  
 باشد نزد حضور و کمپنی تلنگه و پنجاه سوار بفرستند و ریناب تا کید فرزند شایسته ضیاع  
 و حیات مات حیوانات و نقابت نصاب سید کرم علی عرض شد آن عقیدت است و در همین  
 نظام بنظر است که گذشت پنجاه هزار روپیه بابت قضا بها کرم سید در داخلای آن مقوم  
 بود و سید در باب فوطه داری کرم بها گیل که التماس کرده بود صورت این است که نامه ده  
 خواست فوطه داری دارد و لیکن در وقت انجام در قسط از و نخواهد شد اگر پنجاه هزار روپیه  
 دادنی بموکلند رضایقه ندارد و در وقت رسیداری <sup>بفرستاد</sup> و در قسط از و نخواهد شد اگر پنجاه هزار روپیه  
 قیمت ام سکنند در وقت رسیداری <sup>بفرستاد</sup> و در قسط از و نخواهد شد اگر پنجاه هزار روپیه

شد فصل واجب سه سال بقبولیت تمثیل را التیجیص کرده داده شد باینکه بخاطر جمع تمام مرد  
 و آنرا نموده مال واجب بر کار سال سال داخل بر کار میزدند و فوشتن ششقات به  
 اهلکاران غیر متمیزی عزیز القدر را نجان آنرا و غیره و علی صطبل بنام رشتا  
 تقریافته کارخانه صطبل تابه است و اسپان خاص سوار را لغوی حضرت معلوم شد که  
 راتب رو بر خود نمی خواند پس بدانه و گاه چهره اگر بایسان اعتماد کلی نباشد و گاه  
 و بیشتر چه ضرر آورنده را از خواب غفلت بیدار شود و الا از کار خانه دست بردار کرد و  
 خبر شرط است ایضا مستحق الحزن می شود علی سیموم شد که اجناس تشنگی نه است  
 بی آب تاب سیدار معلوم نیست که در کدام خواب غرق شود و مانند یک پیر می شود و شکر را  
 آفتاب و بد و دیگر سباب را نیز و در طاقهای بانات کلوخی و بر سر کد اردنا گرم  
 نخود و برین باب یکید شناسد ایضا عزت شایع و در حدیث عبد بن موسی فیلسوف  
 متصدی گذرانید ملاحظه نمودم صاف دزدی و تصرف ایشان دریافت شد متصدی  
 مذکور برای مواجبه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از روی مواجبه کاغذ خواهد برآمد لا کلام  
 دادنی خواهد شد ایضا خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه حضور  
 اقدس در باب معافی محصول اسپان که از چاند کبیری خرید کرده می آرد مع هر کاره  
 میرسد و آشنای راه از چوکی و پیره هوشیار باشد و مبلغ پانصد روپیه را پسندوی برآید  
 خرج اسپان و نخواه بایسان فرستاده شد و را نوپ بشهر وصول باید کرد و ایضا  
 شیخ محبت علی ششینه ده هزار روپیه مع بیک تحلی هوایان کثیر و غنی است و راس انگلیس  
 شیشی عطر کلاب غیره اجناس متفرقه مسئله آن عزت آثار رسید ملاحظه درآمد بسیار  
 افتاد موجب خوشی خاطر گشت پروانه معافی یونیه متصدیان حال متقبل گشت  
 براون علاقه سرکار خیر آباد بداند ظاهرا دریافت شد که معصوم علی تقدیس معلوم می  
 مشغول میباشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطراف بحال و مانند کی مسری برید فطره را

سید مذکور بخت آنه یومیه بر مال برگشته مذکور مقرر نمودیم باید که از تاریخ ورود و پروانه  
 مذکور هر روز بلا مانع بمشارالیه میداده باشد که حرف حدیث نماید و از ابواب کجری مشغول  
 نشوند و هر سال سید مجید و نعلین پیر و آنه معافی از اخصی تصدیان حال و استقبال  
 برگشته بمسوره بداند و موازی است و پنج بیگانه راضی بخت افتاده قابل زراعت خارج  
 مجمع در موضع نظام پور در خالصه علاقه برگشته مذکور من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۸۵  
 سال خلاق پناه مولوی ضیاء الدین معاف نموده شد لازم که ایشان هم نظر بر احتیاق و  
 موصوفه نموده از اخصی مذکور بمپوده چه که بخت بخت مشارالیه و اگر دارند و سایر ابواب  
 دیگر و آنه معاف نموده شد بوجهی من الوجوه متعین نشوند و هر سال سید مجید و نعلین  
 و دیناب تا کی در دانه است که بکسور علی از پیر و آنه را بداری چون که دار آن طریق و  
 و گذر بان شوال عام باشند میرخل علی و کرم خان ملازان سرکار نواب میرالدوهار  
 از کلمه جمع نموده و بکلمه میسند پانزده کوزه تهنان سوی ادیانگری و طاوکه با تا و دیگر  
 تحائف آنجا همراهی آنرا بعلت محمول بوجهی من الوجوه و مزارم نشوند و از حد و خود سبلا  
 بگذراند و دیناب تا کی زید و اند فخر خطی چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه که این جانب بت  
 تحصیل برگشته مایل از روی بند و اصنام بمواجهه عایا الا کلام ذمه خود و ادنی میداشتند  
 درینولا مبلغ سه هزار روپیه دیده و دانه معاف نمودم و مبلغ هفت هزار روپیه که وصول نموده  
 در تحت و آنه خود آوردم و امی درمی ذمه مشارالیه باقی نمانده بنابراین این چند کلمه بطریق  
 نوشته داده شد که این بحال سید باشد مستحک منکره امتحان عامل برگشته بمپوده چون مبلغ دوه  
 هزار روپیه که حالی شده از و کار الا که شور این معیاره فرض گرفته در تحت و تصرف خود آوردم  
 و فی صدیک روپیه دوماه بای مقرر نمودم اقرار آنکه مبلغ مذکورم سود و عده بطور الا کلام برسانم و بکلمه  
 اداسا تم بنابر این بخت که بطریق مستحک شده داده شد خاصه ضامی منکره سید نجابت ام چون در  
 بخت و بر کار عالی قدر میرزا محمد علی که در تنگاری نوکر شد الا کلام ضامن شتم اگر موی ایضا بخت و

یابی جهت نوکری بگذار و عند الطلب حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهد آن جواب  
 گویم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته دادم که ثانی الحال سند با ما ضامنی  
 منکته شیرعلی ام چون عزیز الله و رده من در سر کار عا سید کاظم علیخان بر سر رشته خانسانا ملام  
 گردید اقرار می نمایم و نوشته میدهم که اگر نامه به چیزی بجهت نقد و جنس از تحویل خودم نماند و یا  
 کم کرد و بشرط اثبات ذمه او مال را نشان دهم و از عهد او جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه  
 بطریق ما ضامنی نوشته دادم که دست آویز بگوش گرد و در خط منکته و از سایر مال من بماند  
 چون بمرکار عالی اقتدار رسید امانت علی در عهد سایشی برای تیار بستن من بمرکار  
 نوکر شدم اقرار مینمایم که شش روز بکار خود و سرگرم و مستعد باشم اگر چه من بکار خود  
 و یابی رضا مبنی نوکری بگذارم و و ما به ضابطه دهم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی  
 داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار خود و بکار دیگر خود و بکار  
 شادی و ساجی و تیار بخت ششم و چهارشنبه تقریب حنایندی و تیار بخت ششم و چهارشنبه  
 ساعت سعید که خدائی و تیار بخت ششم و چهارشنبه تقریب عروسی تقریب یافته بخت و رونق آورد  
 محفل شاد و بزم نه با طاشوندر رفته بودید تیار بخت ششم و چهارشنبه تقریب حنایندی و تیار  
 شاد و فقر تعیین و تقریب یافته از یک پاس و زبر آمده تا شام هرگاه بمرکار بشارک آید و رفت  
 انفرادی نیز بکچری شود چهره جنس یک زوج دو شاه سفید پوشاکی بیل بوشه حایر و بیل  
 بوشه سبک طول و در عرض دو و در عا با و بالاخرید شمیر دو و در بوشه راجع الوقت و یک  
 توبه مال سفید بمرکار و دو شاه سفید بمرکار و در بوشه طول و عرض و در بوشه مال و در  
 تیار بخت شاد و معرفت علی خا سید و اگر تیار بخت دوم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۲ و اخل و تیار  
 عالی شد که نامه کاغذ منکته نصر الله خان ساکنی بلده لکهنو ام چون قبلا بصلح  
 و و در بوشه بایت گروی حویلی سید اصغر علی از زربنده حسب الاتفاق کم کرد  
 و بصلح بکوه حویلی از سید و در تمام و کمال و در بوشه بایت گروی حویلی سید اصغر علی از زربنده حسب الاتفاق کم کرد

که هرگاه قبایله مذکور بر آید بخند خواجه الشارعیه نمایم و اگر بعد از آن بر آید و کسی از ایشان سزاوارتر  
کند دعوی او باطل است تا سماع است بنا بر آن آنچه کلام بطریق رسیدن مذکور و گمانه کاغذ  
نوشته داده شده که فی الحال سبند باشد تحریری التاریخ شازدهم شهر ربیع الثانی سنه  
دزدی نامه سبب منکه محمد خان سوار همراهی شیخ مسعود ملازم حضور ام چون  
کمی در سوارسی بنده از سزای بانگرتو بدزدی رفته از قاضی مفتی و چو دهرست و  
خانیت گو گو تو ال پرگنه مذکور بر کرار برانیم معنی اطلالع باشد برین دزدی نامه مهر و گواهی  
و با مستطاف و گواهی و در تذکره چهری بشیگر <sup>اکاهی</sup> سبب است تحریر غره و پنج سه سحر  
سقطی نامه سبب منکه شیخ سناء الله سوار همراهی عظیم الله خان ملازم حضور ام چون  
است شهر غره ز برین سبب منکه در ملکیت گنج از قضا آکاهی سقط شده داغ و دم بریده نزد خود  
نگاه داشت هر گز از آن کوثر ال و پاید گمانت چو تیره و غیره آکاهی باشد مهر و دستخط و گواهی  
برین سقطی نامه سبب ثبت نماید تحریر تاریخ پانزدهم شوال سنه هجری غرق نامه سبب  
منکه مرزا اسد علی سوار همراهی میر عطاء الله خان ملازم حضور ام چون بنده از سلطان  
بلکب سومی آمد و در اشانی راه در ناله کاند و سبب طغیانی آب و کثرت بارش آب سمند  
سیاه زانو که در زیر سوارسی داشت در آب فرو رفت از غنیداران قریات و اطراف ناله  
مذکور هر که بر این حال مطلع باشد بر این غرق نامه دستخط کرده و در تحریری التاریخ هجری  
شهر حرب سنه هجری چهره سوار محمد خان ولد اعظم خان بن سعد الله خان سوار  
همراهی شیخ جهان الله ملازم حضور کند و از پیشانی همیشه چشم بلند بینی ازین است  
که از چشم شمشیر بر کلاه چپ سنگ ملی نیم تاریخ یازدهم حجب بداغ ران سوارسی سید چهره  
میاده نعمت اسد و لیث خیرت الله بن شیخ کریم الله همراهی محمد نواز خان کیمیدان ملازم  
حضور کند هم کون بلند بینی و از پیشانی همیشه چشم ریش فروت سیاه داغ و دندان و بر کلاه  
تاریخ نیم شهر صفره تصحیح و در تحریر بعضی خطوط ضروری



و کاغذ شرعی تملیک نامه منگوشه عظمت اسم و الشیخ حرمت اهدام چون بکمران  
 چوبی گلی و چوبی خوشی که مع زمین آن زر خرید پدر مرحوم و مقهور من بود بنده را بلا اثر  
 غیر میراث رسیده دین و لاجو علی مذکور هم حقوق داخلی و خارجی بسعادت اقبال  
 نشان سید محمد علی در حالت صحت نفس و ثبات عقل بلا اگر راه و اجبار مرضا و در  
 بخشیدم و تملیک کرده و ادم اگر کسی از استغلقان و وارثان من حاضر و غائب و ملکیت  
 نماید دعوی ایشان باطل و باسیرم است بنابراین اینچند کلمه بطریق تملیک نامه نوشته و در  
 ثانی الحال سند باشد صفا نامه منگوشه سید محمد علی حسین کیم چون چنانچه در این حق  
 از عرصه چند سال بابت تقسیم ترکه پدر من نوشته و مجادله واقع بود با هم قیام فی حقیقت  
 بارش و بعضی بزرگان شهر و انکار بر برادری اینچنین غبار نکرد و گرد و گرد و در حقیقت قلم بر خط  
 و آینده اینچگونه کاشی و آویرشی نموده بی تکلف به تو بلیت و بلیت بیاض و خاتمه  
 آمد و رفت داشته باشیم بنابراین اینچند کلمه بطریق صفا نامه نوشته و شده که ثانی الحال سند  
 امانت نامه باعث تحریر این چند سطور انگشتی فضل علی مبلغ ده هزار و سیصد و هشتاد و هشت  
 یک صند و پنجاه و دو صاع قفل یک بزرگ و شاله برسته لا کلام بطریق امانت بخانه بنده کشاید  
 هرگاه مشارالیه امطلوب باشد از خانه من ببرد و اگر از قضای الهی فوت شود هر که از رو  
 شرح شریف بعد او مالک ترکه او باشد مالک این امانت است عند الطلب عذر و محبت بدیم  
 بنابراین اینچند کلمه بطریق امانت نامه نوشته و داده شد که سند کامل دست آویز مکمل کرد و  
 عاق نامه چون کرم علی مهر بنده درگاه از روی شقاوت از لی اهل و انساب و شایسته  
 خم خوردن و قمار با حق و دزدی نمودن و خون ناحق بختیاری اختیار کرده هر چند خوش  
 بیگانه بود عطا و نصاح بزرگانه پیش آمدند اصلا مزاجش با کلام نیامد و از منتهیات دست برد  
 نشد ناچار بپایش عزت و حرمت خاندان خود عاق کردم اگر کسی بعلت فعال ندوخته مذکور  
 محبوب نماید و یا بتنبیه سازد و یا بکشد و یا بجهی من از روی کینه است لا کلام بر آن



صواب بدید خود و معانی من و کل انفصال نماید آنچه خوب زشت بعمل خواهد آورد و بنده را قبول است  
بنابر این اینچند کلام بطریق و کالت نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند حاجت  
بکار آید از او نامه الحمد لله الذی جعل العتاق سبب العتق من النار  
و الصلوة والسلام علی رسولہ و آلہ و أصحابہ الاحبار و ذرئہ الاطهار  
بعد حمد و صلوة عرض از تحریر این شیعه صحیح و صحیفه شریعه ای که تاریخ و هم حسب المحدث  
هجری حیدرقلی را بهضمون حدیث نبوی علیه السلام من اعنق برقیه المؤمنین  
اعنق الله کل عضو عضو من النکیر برادر از او کردم و مطلق الکمان نمودم اکنون نام  
بیا سازگار الحق و ضم شست هر جا که خواهد بود و هر جا که خواهد بود هیچ کس را  
از بعضی نیست از فروختن کتب و خریدن کسی فرخته بکشیده شود و اگر کسی بگوید یا بعد از  
در آرد باطل و نامشروع و کاذب و نامشروع است بنابر این سند از او نامه نوشته  
داده شد که ثانی الحال سند باشد و صمیمت نامه الحمد لله  
و رب العالمین و الصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین و الخیارات  
علی آلہ و أصحابہ اجمعین برنجایی است و شرفای عصر خصوصاً بر قاضی و مفتی  
و مفتوی شهر و دیگر اکابر شریعت که بوجوه فیض آموخه و زمانه حال را آراسته و پیرایه  
میدارند حتی نام که تاریخ بست و هفتم شهر رمضان المبارک ۱۳۰۳ هجری بر خوردار  
جعفر علی بمشیره زاده خود را از او الله عمره و قدره که در فرزندی گرفته بریت باطن و بدوش ظاهر  
نمودم بر جمیع آئینه و افتخار و جنس باغ و جوی و زمین داری و فروش و طر و بنا که در صحت  
حیات بقضیه ملکیت خود میدارم و بلا شرکت غیر بران قابض و مبتصرن هشتم و صی  
و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحبت تقصیر و ثبات عقل مداخلت دادم کسی بعد  
حقن ملک کند برضا و رغبت خود دین و دانیست بخشیدم و بهر کردم و وصی نمودم بنابر این  
کلام بطریق و صمیمت نامه نوشته دادم که سند باشد است شهادت و نام شهادت و آنچه بدو

سند  
مستند  
است  
تاریخ  
از او  
داده شد  
و کالت  
نامه  
نوشته  
داده  
شد  
که  
ثانی  
الحال  
سند  
باشد  
و عند  
حاجت  
بکار  
آید  
از او  
نامه  
الحمد  
لله  
الذی  
جعل  
العتاق  
سبب  
العتق  
من  
النار  
و الصلوة  
و السلام  
علی رسولہ  
و آلہ  
و أصحابہ  
الاحبار  
و ذرئہ  
الاطهار  
بعد حمد  
و صلوة  
عرض  
از تحریر  
این  
شیعه  
صحیح  
و صحیفه  
شریعه  
ای که  
تاریخ  
و هم  
حسب  
المحدث  
هجری  
حیدرقلی  
را بهضمون  
حدیث  
نبوی  
علیه  
السلام  
من اعنق  
برقیه  
المؤمنین  
اعنق  
الله  
کل  
عضو  
عضو  
من  
النکیر  
برادر  
از او  
کردم  
و مطلق  
الکمان  
نمودم  
عکون  
نام  
بیا سازگار  
الحق  
و ضم  
شست  
هر جا  
که خواهد  
بود  
و هر جا  
که خواهد  
بود  
هیچ کس  
را  
از بعضی  
نیست  
از فروختن  
کتب  
و خریدن  
کسی  
فرخته  
بکشیده  
شود  
و اگر  
کسی  
بگوید  
یا بعد  
از  
در آرد  
باطل  
و نامشروع  
و کاذب  
و نامشروع  
است  
بنابر  
این  
سند  
از او  
نامه  
نوشته  
داده  
شد  
که  
ثانی  
الحال  
سند  
باشد  
و صمیمت  
نامه  
الحمد  
لله  
و رب  
العالمین  
و الصلوة  
و السلام  
علی خاتم  
الانبیاء  
و المرسلین  
و الخیارات  
علی آلہ  
و أصحابہ  
اجمعین  
برنجایی  
است  
و شرفای  
عصر  
خصوصاً  
بر قاضی  
و مفتی  
و مفتوی  
شهر  
و دیگر  
اکابر  
شریعت  
که بوجوه  
فیض  
آموخه  
و زمانه  
حال  
را آراسته  
و پیرایه  
میدارند  
حتی  
نام  
که تاریخ  
بست  
و هفتم  
شهر  
رمضان  
المبارک  
۱۳۰۳  
هجری  
بر خوردار  
جعفر علی  
بمشیره  
زاده  
خود  
را از او  
الله  
عمره  
و قدره  
که در  
فرزندی  
گرفته  
بریت  
باطن  
و بدوش  
ظاهر  
نمودم  
بر جمیع  
آئینه  
و افتخار  
و جنس  
باغ  
و جوی  
و زمین  
داری  
و فروش  
و طر  
و بنا  
که در  
صحت  
حیات  
بقضیه  
ملکیت  
خود  
میدارم  
و بلا  
شرکت  
غیر  
بران  
قابض  
و مبتصرن  
هشتم  
و صی  
و قائم  
مقام  
خود  
نمودم  
و در  
زندگی  
خود  
بصحبت  
تقصیر  
و ثبات  
عقل  
مداخلت  
دادم  
کسی  
بعد  
حقن  
ملک  
کند  
برضا  
و رغبت  
خود  
دین  
و دانیست  
بخشیدم  
و بهر  
کردم  
و وصی  
نمودم  
بنابر  
این  
کلام  
بطریق  
و صمیمت  
نامه  
نوشته  
دادم  
که  
سند  
باشد  
است  
شهادت  
و نام  
شهادت  
و آنچه  
بدو

می طلبید مصدق اصفهانی البیاضی زوشن علی بر نهی که در ایام محط سالی که خلایق و مخصوصه  
 عظیم گرفتار بودند زنی که نزد این شهادت طلب آمده ظاهر نمود که من از نسل سادات عظامم  
 و این صیبه خرد سال که از خوش میدارم نیز از سادات عظیم القدر است مادر و پدرش شریف  
 من ابرار و فرزندی گرفته پرورش نمودم از صیبه چند ماه اوقات بسعی باز و جر که سماء بصر  
 میکنم در بنیولانهای علاقه شمساة مذکوره خوابی بخوابی مرا غبت کسب مثل خود میداد  
 که در میکم زجر و توبیخ پیش می آمدند لکن خواهی که چون بفضل الهی تا حال عصمت و عفت  
 من قائم است خدمت کسی از شرفای وقت نایم اگر ترویج گیر و عین جناسد اینجا نیست  
 با شماع نجفی و خطیب بجناب فلک انتساب نواب اصف الدوله بهادر اهل احوال  
 ارشاد شد که شما بخدمت خود نگاه دارید خواه متوجه خواه بکلیح بموجب ارشاد و حضور پر نور سماء مذکوره  
 در خانه داشتند و نفقه بقدر مقدار مقرر کرده و آدم چون صیبه مذکوره او بسن بلوغت رسید  
 روزی تقریباً بخدمت ملازمان نواب وزیر عظم دامت اقباله باز عرض کردم مبلغ دو صد و پیه  
 برای کار خیر ادا فرمود و چنانچه بتایخ هفتم شهر حیرت الحریب شمس العجری بقیاد علی نامزد کردم  
 و در رمضان المبارک که خطا کرده و آدم هرگز بر نهی اطلاق و آگاهی باشد جنسیت نه بدین  
 مهر و خطا و کوی کرده دید تا بعد از آنکه با جو و عن الناس مشاگرد و استحقاق پیغمبر ایند علماء دین و  
 مفتیان شریفین در بیعت کردند و در خرد و شهر شریف شدند و بیک مقرر سماء زیب شیر خوانند و در خوش  
 بطرفه شریفین نیز شیر ادا پس ترجیح این موضع بان صیبه شرفا و ابا شد یا نه بنوا و جو استحقاق پیغمبر  
 علمای مفتیان شریفین از نهی معنی که شبه بر او بود و حقیقی شیر بقضای الهی بخت پیوستند و بر اولاد  
 شیر شریف گذشت اولاد برادران خرد از اولاد برادران و دختر که هم خود می گند و بر برادران  
 از تر که هر یکی داشتند در شرع شریف و خوایشان بایشان سید یا نه بنوا و جو و اخلات شریف  
 الحمد لله الذی نور قلوب العارفين بحکایات بحاله و ترین صد و  
 اولیا که بصفات کماله و جعلهم و سید

سید محمد شمس الخراسانی است از کوشش و امای های فارغان از تعلیمات مجال خود در زیست داده است سینه های نوستان و در بعضی کلمات کمال خود و در دانه هست آنها را سبب

لِنَجَاحِ الْحَاجَاتِ وَذَرْيَعَةِ لِسَبِيلِ السَّعَادَاتِ وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ  
عَلَى رَسُولِهِ وَجَمِيدِهِ وَالْإِلَهِ وَأَصْحَابِهِ كَمَا قَالَ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ  
بعد حمد و نعت می گوید تجی شفاعت نبی مجازی شاه عبد العلی که چون بر خوردار حسین علی برادر  
خود و امیر متوجه الی الله و مستغرق بشوق تقاربه و تائب بتوبه یصبح باقیم حکم اجازت می کمال  
خود حضرت مولی البعد خلافت سلسله عالیله با و ادم هر که را بخرج بسلسله این باشد با و دست  
و بد و ققه الله تعالی با حکام الشریعه و بنده الله بطریق الاراده چنانچه بخواهیم خرقه و بسم و  
خود را و عهد کردیم اینچه در میان مشائخان باشد و آن عهد این است که اگر روز محشر مرا  
و اجازتی از جناب کبریا و محمد مصطفی علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰة و السلام بشفا  
او باشد شفاعت او نماید و اگر او را محلی نمی توانی نزد حق از من نیاورد مرا باشد و بی شفاعت  
من نادر الله عز و جل قلبه بنور معرفتک و اشغله بشغل  
جلالک و جمالک و نسبت به علی الصراط المستقیم امان ابدین  
نسب نامه الحمد لله الذی یسیر کوناً فلو اب المؤمنین  
بنور الانوار ق سحر صد و را لغار فین بشعاع النور فان الصلوة  
و السلام علی رسولیه خاتم الانبیاء و المرسلین و الخیارات علی الابه  
المعصومین و الاصحاب المکرمین خصوصاً علی ائمه  
المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و السلام علی  
الحسنین اطهما بیان الشهدائین و علی ائمه السیاسة و السیاسة و السیاسة  
بعد حمد و نعت بر خیمه نور و خاطر صبی که تر صاحب ان حسب نسب مخفی نماید  
که سید نوازش علی خلف سید جواد علی از سادات رضوی است از طرف پدر علی  
صحب النسب و از جانب جد پدری شیخ و الاحناف متوطن سلف خلافت اگر ایاچه

صل بر آردن مطالب و  
سبیل رسیدن سادات  
رحمت کامل سلام نازل باد  
پیغمبر او دوست او و اولاد  
او و اهل ان اوجا که بکنند  
سلام بر او و پیغمبر و اهل  
و عیال او و دست خود را  
به الله و شرفش کنی و ادا  
به او شرفی شناخت خود و  
نقول و ادا و کوشش  
ان مجال خود را بپوشد و اگر  
به راست قبول کن قبول  
به نسبت این بری و  
بوشن کرده است و  
طمان شوقی امان و شاد  
بهت سینا ای خدایان  
بخی حق شناسی و  
و سلام نازل باد پیغمبر  
پیچان و سوال است  
مبارک و اوجا معصومین  
بن او که بزرگ از معصومین  
بوی پیغمبر و اهل ان  
سلمان علی سید ابی طالب سلام  
پسین حسین که بر و در و  
نفت اند و کجا و آن بر و  
و در ان کلمات  
و در ان کلمات

بعد حمد و نعت می گوید تجی شفاعت نبی مجازی شاه عبد العلی که چون بر خوردار حسین علی برادر خود و امیر متوجه الی الله و مستغرق بشوق تقاربه و تائب بتوبه یصبح باقیم حکم اجازت می کمال خود حضرت مولی البعد خلافت سلسله عالیله با و ادم هر که را بخرج بسلسله این باشد با و دست و بد و ققه الله تعالی با حکام الشریعه و بنده الله بطریق الاراده چنانچه بخواهیم خرقه و بسم و خود را و عهد کردیم اینچه در میان مشائخان باشد و آن عهد این است که اگر روز محشر مرا و اجازتی از جناب کبریا و محمد مصطفی علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰة و السلام بشفا او باشد شفاعت او نماید و اگر او را محلی نمی توانی نزد حق از من نیاورد مرا باشد و بی شفاعت من نادر الله عز و جل قلبه بنور معرفتک و اشغله بشغل جلالک و جمالک و نسبت به علی الصراط المستقیم امان ابدین نسب نامه الحمد لله الذی یسیر کوناً فلو اب المؤمنین بنور الانوار ق سحر صد و را لغار فین بشعاع النور فان الصلوة و السلام علی رسولیه خاتم الانبیاء و المرسلین و الخیارات علی الابه المعصومین و الاصحاب المکرمین خصوصاً علی ائمه المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و السلام علی الحسنین اطهما بیان الشهدائین و علی ائمه السیاسة و السیاسة و السیاسة بعد حمد و نعت بر خیمه نور و خاطر صبی که تر صاحب ان حسب نسب مخفی نماید که سید نوازش علی خلف سید جواد علی از سادات رضوی است از طرف پدر علی صحب النسب و از جانب جد پدری شیخ و الاحناف متوطن سلف خلافت اگر ایاچه

بعد حمد و نعت می گوید تجی شفاعت نبی مجازی شاه عبد العلی که چون بر خوردار حسین علی برادر خود و امیر متوجه الی الله و مستغرق بشوق تقاربه و تائب بتوبه یصبح باقیم حکم اجازت می کمال خود حضرت مولی البعد خلافت سلسله عالیله با و ادم هر که را بخرج بسلسله این باشد با و دست و بد و ققه الله تعالی با حکام الشریعه و بنده الله بطریق الاراده چنانچه بخواهیم خرقه و بسم و خود را و عهد کردیم اینچه در میان مشائخان باشد و آن عهد این است که اگر روز محشر مرا و اجازتی از جناب کبریا و محمد مصطفی علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰة و السلام بشفا او باشد شفاعت او نماید و اگر او را محلی نمی توانی نزد حق از من نیاورد مرا باشد و بی شفاعت من نادر الله عز و جل قلبه بنور معرفتک و اشغله بشغل جلالک و جمالک و نسبت به علی الصراط المستقیم امان ابدین نسب نامه الحمد لله الذی یسیر کوناً فلو اب المؤمنین بنور الانوار ق سحر صد و را لغار فین بشعاع النور فان الصلوة و السلام علی رسولیه خاتم الانبیاء و المرسلین و الخیارات علی الابه المعصومین و الاصحاب المکرمین خصوصاً علی ائمه المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و السلام علی الحسنین اطهما بیان الشهدائین و علی ائمه السیاسة و السیاسة و السیاسة بعد حمد و نعت بر خیمه نور و خاطر صبی که تر صاحب ان حسب نسب مخفی نماید که سید نوازش علی خلف سید جواد علی از سادات رضوی است از طرف پدر علی صحب النسب و از جانب جد پدری شیخ و الاحناف متوطن سلف خلافت اگر ایاچه





کردند صحیح واعتراف نمودند شرعی مخیران با سواد و انساب خود همیون حبیب خان ولد  
داعم خان و سعد الله خان ولد هاشم خان و محبت الله خان ولد ایداد خان قوم  
افغان این حال میسر آفرانیم و مقتضای جمع تصرفاتیم شد عاقلان این وجه که بقطعه اراضی اقطاع  
غیر آباد بیشتر که ما بمقران برادران یک جدی واقع قصبه گرام که پلا تریکت غیری بران قبا  
و منصرف بستم و مجید و دهست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرعی آن لحق است بجمع محبت  
محمد نور خان مخیران متصل است بحدی مالاب گروهر سنگه راجع است شمالی آن ملحق است بشاه  
جنوبی آن لایق است بحدی ناله و باغ پیرتهی سنگه که زمان بیع شرعی حاصل عن حق الغیر و  
ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود میسواریم و بنویسند اما مقران قطعه مذکوره باجمع حدود  
و حقوق مزبور آن داخلی و خارجی من کل قلیل کثیر و ما یضاه و یسب الیه یا خالی یا شمع و  
لایق بمقابله مبلغ یکصد و پیده سنگه حالی راجع الوقت که نصف آن مبلغ بجاه رویه سنگه مذکوره  
میشود و بدست غلام جیلاد و محمد زلفی ساکن قصبه کور بلا اگر اه و اجبار طاعون راغبون مخیران  
بیع نمودیم چنانچه من آن از مشری مزبور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و  
قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشری مذکور گذاشتیم حالا ما بیع و عو قطعه مذکوره  
ما باغبون را از مشری و مشری مذکور را دعوی من آن از ما باغبون و این تقابل من  
در مجلس واحد منعقد گشت و بمو ابر شایان عدول نوشته دادیم پس نوشتن این قبا که  
نماذمار و دارشان ما را بود بآب قطعه مذکوره بیع حق و ملکی و دعوی و خصوصتی و نصیبی اگر  
کسی باغبون دعو نماید طاعتیم و کاذب نامشروع است بنا بران اینچنینکه بطریق معنانه  
شرعی نوشته دادیم که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بیع صحیح شایان اجازه  
علی طریق الشهرة و الا اعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان معنانه موضوع اقرار کردیم  
واعتراف نمودند شرعی مخیران و نسب خود دهند و سنگه و لایق بیسنگه زمینداریم  
داود پور در حالت صحت ذات و اطفال و احوال قولیه و فعلیه بلا اگر اه و اجبار

از ملک مذکور در این قبا که بیع است و سند است از آنجا که بیع است و سند است

در حالیکه در دست ما است و اقرار آن خود و در حالی که در دست ما است و اقرار آن خود

نام و نام خانوادگی



شرعی نمود فیض الله و لذت الله بن فقیه الله ساکن احمد نگر در حال صحت نفس و ثبات عقل و  
نفاذ و جوارح و اجتماع حواس خمسیه بن جبرکه علمه مکینزل حویلی کلی خوشی مشتمل بود و الا ان سائر  
کمیل پیش برود و الا ان در برود و الا ان هر دو طرف حجره مع راوی بالای بام و دیو  
و بیت الخلاء و با و چخانه و غیره مکانات مسقف بچوب ساکو و شیشم که احداث کرده بن مقررت  
بلا مشارکت و بیست و یک در قبضه مالکانه خود میدارم و مخدومت بدین حد در بعضی شش طبعی است بدو  
حویلی محمد سعید خان افغان غریب است بکوچه غیر نافذ و درخت خیش شمالی متصل است بحویلی محمد  
و الیه ابی الکریم بن جنوب ملحق است بطویل و کاو خانه قدیم خیر آباد حویلی محمد و موهوبه مذکور  
حقوق داخلی و خارجی از قبیل و کثیر و مایضات و نسیب الیه با سببی غلام قادر و لید شیخ عبد علی بن  
شیخ نور الله ساکن قصبه مذکور سبه و نمیک کرده و آدم بن سبه صحیح شرعی جازنه نافذ علی طریق البشیر  
و الا اعلان لا علی سبیل اختیار و التمان حویلی موهوبه مذکور خالی از شر و مفید و عاری علی سبب  
مسطح با قباض شیخ موصوف الصدق کذا اتم و او در قبضه مالکانه خود در آورده قبضه صحیح شرعی  
پس نذر ما و من یقوم مقامی را بر حویلی موهوبه مذکور محمد و یحیی حق و نصیبی ملک و خصوصی و  
دعوی ایند این وثیقہ صحیح نوشته و آدم بمو ابرو ساسی شهر و اکابر جو اردیار که بعد من کسی شیم  
موصوف دعوی ننکند و حق و ملک ثابت نماید و این بنیه نامه سند کامل است و نیز مکمل نزد بشیر  
باشد و بعد وفات مشار الیه زن و نداشت بحجت و برهان قاطع که همین قبایله باشند بدو و خود  
در قبض و تصرف مالکانه خود داشته باشند پس بن نامه اقرار کردند و اعتراف صحیح شرعی نمودند  
سید سرفراز علی امتیاز علی ولدان سید قائم علی فی حال صحیح اقرارنامه عا و عا و بلا اگر  
اجبار برین صورت که موازی یک قطعه باغ یکصد و بیست و پنج راسه و غیره واقع زمین موضع سراسر  
میر که زر خرید و الدیر کو ارموم با مقدار آن و بعد وفات پدر عا و بلا ساسمت احدی ارث با  
مقرین سیده دینولا قطعه باغ مذکور و ده خالی عن حق الیه با حالت تحریر قبایله شرعی مالکانه بر  
قالبض و تصرف سیم در حال صحت نفس و ثبات عقل و جوارح قولیه فعلیه با جمیع خدود و

و جانش آن در دوازده و دوازده است و اگر کسی که فاکم باشد تمام ۱۱۱ است در حالیکه هیچ کس از آن بر دوازده شیخ و عوف ۱۱



الحمد لله والمنتهى كنهه دستور الانشا که بهشتی و انشا فائق شده تالیف مولوی محمد فائق مرحوم

در ماه ربيع الآخر سنة ۱۲۶۶ هجری و مطبع

مصطفائی واقع شهر کابنه پور محله

پنکا پور محمد مصطفی خان خلف

حاجی محمد روشن خان

مرحوم صانه الله

عمر الشیر والی الدار

طبع شود



CALL No. { ف ۵۰۸ } ACC. NO. ۱۳۶۲۶  
 AUTHOR فائق  
 TITLE دستور الانشا معروف به انشا فائق

Acc. No. ۱۳۶۲۶  
 Class No. ف ۵۰۸ Book No. ف ۱۱  
 Author فائق  
 Title دستور الانشا معروف به انشا فائق

TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.



